

.....  
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره قاعده فراغ و تجاوز بود، یک مطلبی را از مرحوم نائینی عرض کردیم که ایشان قاعده فراغ را اعم از تذکر در حال امر می داند و از آقای خوئی نقل کردیم ولی بعد که مراجعه کردیم دیدیم ایشان علم به عدم غفلت یعنی مهم این است که بداند که غافل نبوده، التفات شرط است، این طور که در بحث اصول شد. من چون التفات گفتم همان طور که ایشان اشکال کردند عدم احراز عدم التفات است.

راجع به توضیح کلام ایشان: چون ایشان ذیل روایت را آوردند دیگر دو مرتبه تکرار نشود، مرحوم نائینی در این مباحثی که مطرح کردند که بعد از این به عنوان مبحث اول خواهد آمد در آن جا روایت قاعده تجاوز و فراغ را اجمالاً متعرض شدند، حاشیه اش هم مرحوم آقای کاظمینی یک مقدار آوردند. البته طبیعتاً مثل این جور بحث ها طبیعتاً این طور است که بعضی ها روششان این است که اول روایات بیاید و بعد این بحث ها بیاید، حالا در این جا یک مقدار بحث ها آمده روایات را بعد گذاشتند و عرض خواهیم کرد که یک نکته ای هم دارد انصافاً ذکر روایات یک نکته لطیفی هم دارد که حالا بعد از شا الله متعرض می شویم.

دیگر برای این که روند بحث حفظ بشود چون نائینی در ذیل مبحث اول اشاره ای به روایات کرده است روایات هر دو قاعده را ان شا الله با همدیگر ذکر می کنیم و آن جا متعرض می شویم ولو این که باز بعضی ها به عکس اول بحث اند، اصولاً اول روایت را می آورند بعد به این حرف ها و استظهار ها می افتند. تتمه بحثی که مربوط به آقای خوئی است چون یک توضیح دیگری هم راجع به مطلب دیگری آمده است که آن را می گذاریم در همان بخش روایات، ان شا الله آن جا کلام ایشان را توضیح می دهیم. این راجع به بحث های گذشته.

برگردیم به بحث خودمان، عرض کردیم مرحوم نائینی در این مبحثی که متعرض شدند که تقریباً فرض کنید به عنوان مقدمه بحث یا اصل بحثی که به قول معروف می شود گفت اصولی بود متعرض دو نکته شدند، یکی هم این که جز امارات است یا جز اصول عملی است که ایشان قبول کردند جز اصول است مثل آقای خوئی می گویند جز امارات است و نکته دوم اگر جز امارات باشد خب امارات بر اصول مقدم اند، اگر اصل عملی باشد این نکته فنی در این جا بود که اگر اصل عملی باشد چطور می شود قاعده فراغ یا تجاوز بر مثل قاعده استصحاب مقدم باشد.

پرسش: مرحوم نائینی اصل می دانند یا اماره؟

آیت الله مددی: ایشان اماره گرفتند

پرسش: اولش قیل آوردند

آیت الله مددی: اولش قیل است اما بعدش چون قبول نکردند حمل بر حکمت کردند قاعدتاً اصل می دانند. اگر بنا بر این که اصل باشد وجه تقدمش بر او، یک وجهی نقل فرمودند عرض کردیم روایت یکمی خالی از ابهام نیست مگر به آن مطالبی اضافه بشود و آن نکته معروف تر این است که اصولاً قاعده فراغ و تجاوز در جایی است که حالت سابقه دارد و بنایشان به این است که به حالت سابقه عمل نکنند، به استصحاب، اگر بگوییم استصحاب مقدم است دیگر قاعده فراغ و تجاوز مورد نخواهد داشت، این یک وجهی است، سابقاً عرض کردم این یکی از وجوهی است که اگر دو تا قاعده داشته باشیم یکیش در مورد دیگری باشد و اخص از آن است باید به او عمل کرد و إلا لغو می شود.

إنما الکلام آیا این وجه مفادش تخصیص است یا مفاد این وجه حکومت است؟ ظاهراً مفادش باید تخصیص باشد یعنی نتیجه بگیریم که تخصیص خورده است و عرض کردیم ظواهر عبارات قدما هم بیشتر این طوری است که یک نحوه تخصیص است پس بنابراین یعنی یک وجه اول ایشان حکومت است، حکومت قاعده فراغ است، این وجه دوم به مناسبت یک تخصیص باشد، وجه دومی که موردش است. مرحوم آقازیا هم یک وجهی برای حکومت نقل فرمودند بعدش هم باز فرمودند و إن آیت إلا به این که این درست

.....

است پس به همین وجه برگردیم که این قاعده موردش آن است یعنی در کلماتش واضح است که در توضیح مطلب با مشکل برخورد کردند که چطور توضیح بشود مخصوصا چون این که یک نوع کشفی هم در این جا دیدند آقاضیا می گوید شارع این کشف را القا کرده و تتمیم نکرده است، اگر تتمیم بکند اماره می شود ولی اگر تتمیم نکند الفا بکند می شود موضوع اصل عملی، حرف مرحوم آقاضیا این است. نائینی به همین مقدار که این کشف هست اکتفا می کند. ما دیروز یک توضیحی را عرض کردیم این مطلب اجمالا درست است که یک نوع کاشفیت هست لکن عرض کردیم که ما در واقع دو نحوه کاشفیت تصویر می کنیم، یکی کشف به این معنا که شما مستقیم با آن واقع روبرو می شوید مثل موارد بینه، بینه می آید می گوید این کتاب غصب است، این عبا غصب است، این عینک غصب است، شما را در مقابل واقع قرار می دهد و این کشف حیثیت بر نمی دارد، نمی گوید ما به واقع رسیدیم به حیث کلام بینه، به حیث کلام شاهدین عدلین، اصلا آن حیث را الفا می کنیم، شما را در متن واقع قرار می دهیم، گاهی اوقات کشف هست لکن حیثی است یعنی از یک حیث شما را کشف می کند مثلا می گوید اگر سابقا وجود داشت الان شک کردی همان علم سابق را الان بیاور، این از این حیث کشف می کند که سابق علم بود، سابقا علم داشتی، گفتیم در باب استصحاب هم غلبه هم هست، همین غلبه ای که ایشان در این جا می گوید در استصحاب هم هست، چه فرق می کند. چون غالبا ما وقتی علم به یک چیز داشتیم و بعد شک کردیم این باقی بوده است، این غلبه هم در همین جا هم هست غالبا انسان وقتی مشغول نوشتن یک صفحه ای هست حواسش جمع است، خطا نمی کند، غالبا در حین عمل بیشتر ملتفت است، بیشتر توجه دارد، این غالبی هم که مرحوم نائینی می گوید این جا هم هست به هر حال فرق نمی کند غلبه غلبه است، نکته فنی این است که اگر شما می گوید من می بینم آن به اعتماد غلبه هست این غلبه نمی آید شما را در مقابل واقع قرار بدهد، غلبه این طور می گوید که وقتی یک چیز بود غالبا آن چیز در مرحله بقا هست یعنی یک مرحله وجود را در نظر می گیرد، یک مرحله شک را در نظر می گیرد می گوید غالبا در موارد دیدیم این باقی است، این بقا، این وجود یک نوع کشف و یک نوع کشف حیثیتی است، جهتی است، من حیث وجوده سابقا کشف می کند لذا ما اسم این را گذاشتیم که هر وقت یک نحوه کشفی بیاید، علمی بیاید که به اصطلاح حیثیتی باشد این کار اصل است البته اصل محرز، اماره

.....

حیثیتی نیست، اماره حیثیت بر نمی دارد، جهت بر نمی دارد. حالا اسمش را یا بگذاریم کشف حیثیتی یا همین طور که دیروز از مرحوم نائینی نقل کردیم اسم این را کاشفیت نگذاریم بلکه بگوییم انکشاف الواقع است نه کاشف که در مورد اصول محرزه چند بار تا حالا نقل کردیم مکرر نقل کردیم تفسیر نائینی در اصول محرزه انکشاف الواقع است یا حالا تفسیری که خود ما کرارا عرض کردیم یک نوع کشف ابداعی است، ما ابداع می کنیم، این ابداع نفس است یعنی این نفس ما این کشف را ابداع می کند، به خاطر غلبه ابداع می کند، می بیند آن شیء هست، ما اسم این را کشف ابداعی گذاشتیم در مقابل جایی که فقط جری عملی صرف است، این جا هم مثل جری عملی است، این جا هم تعبد است یعنی یک نوع بنا می گذاریم که او هست یعنی غلبه به ما می گوید نه این که مثل بینه باشد ما را به واقع برساند، بینه نیست و این می شود، حتی می شود یک چیزی که کاشفیت دارد محدودیت داشته باشد، مثل همان اقرار کاشفیتش محدود به خود شخص است، در حق دیگران ثابت نیست، این می شود قابل تصویر است و مشکل خاصی ندارد

لذا ما عرض کردیم کرارا مرارا که نکته فنی هم این بود، این در باب استصحاب

پرسش: اقرار هم کشف اختیاری است؟

آیت الله مددی: نه کشف واقعی است لکن از شخص فقط، فقط حال شخص است یعنی اثری که عقلا در کاشفیتش گذاشتند در حال خودش است، در دیگران نه

علی ای حال یک نوع کشف ابداعی است، نکته این کشف ابداعی هم در حقیقت عرض کردیم که این است در مثل استصحاب چون یقین به حدوث بود این یقین به حدوث را ما ابداع کردیم در مرحله استمرار، چطور یقین خودش به قول آقایان نه این که ذاتا، ذاتش ذات کشف است آن چیزی هم که ابداع می شود، می شود کشف. در باب قاعده فراغ و تجاوز چون می بیند غلبه بر این بوده که در حین عمل کامل بوده وقتی می آید این غلبه را تکمیل می کند یعنی وقتی می آید بنا می گذارد چون این غلبه اثبات نمی کند عمل، این غلبه عنوان است، عنوان می دهد یعنی یک نوع کاشفی است با عنوان، با عنوان تمام العمل، اثناء العمل، با این عنوان است یعنی می آید این عنوان درست می کند، ببینید دقت بکنید تحلیل بکنید شما اگر وارد یک عمل شدید و آن عمل اجزا داشت و ترتیب داشت

.....

جزء یک و دو که ترتیب دارند درک انجام دادید، جزء سوم مشکوک است مشغول جزء چهارمید، ببینید این مجموع را پهلوی هم بگذارید می گوید پس تو رکوع انجام دادید، این کشف نمی کند که؛ این مجموع حالت ابداعی است با این مجموع نگاه می کند، خوب دقت کردید؟ این دارد در ضمن این مجموع می بیند، من بحثم این است که این نحوه کشف، کشف ابداعی است یعنی کشف حیثی است.

پرسش: ولو حکمت باشد؟

آیت الله مددی: ولو حکمت باشد، نکته ای به حکمت و علت ندارد، ما الان داریم تحلیل آن حالت را می کنیم یعنی اگر پیش عقلا هم قبول کردیم قاعده فراغ و تجاوز، در پیش عقلا هم این قاعده ثبوتش واضح است به نظرم این طوری است تحلیل ما بیده العقلاء این است، خوب دقت بکنید! شما نمی دانید این فعل، ببینید یک دفعه می گوئید من اگر فرض کنیم در راه آمدم فلان فعل را انجام دادم یا نه هیچ ربطی نداشته باشد شما بنا نمی گذارید که آن کار را انجام دادید، یک همچنین قاعده ای ندارید که اگر از یک جهتی رد شدید حتماً آن کار را انجام دادید، این نمی شود. در جایی شما این را می بینید که یک مجموعی باشد، یک ترتیبی دارد و شما هم در آن مجموع هستید، خوب دقت بکنید! یعنی به عبارة اخرى این کشف با مجموعه ای از افعالی که خودش انجام داده است این ها را نگاه می کند، پهلوی هم که بگذارد اثبات می کند که این کار را انجام داده، خب این می شود کشف ابداعی، یعنی کشف واقع نیست، این می شود کشف حیثیتی، کشف حیثیتی می شود اصول عملی. اینی که مرحوم نائینی یا آقای خوئی خیال کردند مکه یک نوع کاشفیت دارد این تحلیل آن کشف است لذا آقای خوئی هم در باب قاعده فراغ و تجاوز قائل به اماره است و هم در باب استصحاب قائل به اماره است و تحلیل این را آن جا هم گفتیم، آن جا هم توضیح دادیم که توضیح نکته این است که این ها با ارتکاز اصولیشان یک نوع کشف را دیدند، درست هم هست، لکن توجه نشده که کشف حیثی است نه آن کشف داخلی شیء مثل بینه، در بینه اصلاً ساقط می شود، طریقت صرف دارد، نگاه به آن نمی کنیم، وقتی دو نفر شاهد عادل گفتند غصب است شما غصب می بینید، نمی گوئید غصب است به حیث اخبار بینه، اصلاً این حیثیت را بر می داریم، حیث اخبار را بر می داریم اما در باب اصول این حیث را حفظ می کنیم،

این فرقی است، شما در ضمن این مجموع که دیدید می گوئید رکوع را انجام دادم. راست هم هست، دقت کردید چه شد؟ پس مرحوم آقای خوئی کشف فرمودند یا مرحوم نائینی، درست است، اگر بخواهیم تعبیر درست تری بکنیم و من تعجب می کنم ای کاش خود مرحوم نائینی چون خودشان این مطلب را فرمودند، اگر به جای این می فرمودند انکشاف الواقع نه کاشفیت از واقع، این دقیق تر بود. اگر تحلیلی را که ایشان اقامه کرد، من فکر می کنم با تحلیلی که ما ارائه دادیم کاملاً مطلب واضح است، اگر بخواهیم طبق آن، من نمی دانم چون عرض میکنم در این کلمات فوائد الاصول هم ندیدم، در کلمات آقای خوئی، در درس هم از آقای خوئی نشنیده بودم اما به مناسبتی این مطلب را بفرمایند ندیدیم، در تقریرات مرحوم نائینی هم ندیدم، این را من از آقای بجنوردی سماعاً شنیده بودم، به نظرم در منتهی هم ندیدم آن جاهایی که من مراجعه کردم در منتهی هم ندیدم، اگر مرحوم نائینی می فرمودند انکشاف نه کاشف، این کشف کار را خراب کرد لکن اگر بخواهیم به تعبیر ایشان بگوییم حالا یا به تعبیر بنده، کشف هست لکن کشف ابداعی، کشف هست کشف حیثیتی، این مبحث اول.

آن وقت به مباحث دوم بیاییم که چطور حسب القاعده بگوییم قاعده فراغ و تجاوز بر استصحاب مقدم است، با قطع نظر از آن نکته اخیر که این مورد آن است. عرض کنم که به نظر من با این تاملی که ما کردیم کاملاً واضح شد، سرش این شد که هم در باب استصحاب کشف حیثیتی است و هم در باب قاعده فراغ کشف حیثیتی هست، کشف هر دو حیثیتی اند یا کشف هر دو ابداعی اند، البته در مورد قاعده فراغ و قاعده استصحاب خب می دانید که مجموعاً یا آن ها را اصلاً حجت نمی دانیم که خلاف ظاهر است، در بین اصولیون هستند کسانی که کلاً استصحاب را حجت نمی دانند، در مورد نماز هم که از پیغمبر نقل شده گفتند به خاطر این که قطع نماز حرام است و إلا استصحاب حجت است و لذا نقل کردیم از مثل مالک که اگر شک در وضو کرد در خارج نماز بود وضو بگیرد، در داخل نماز استمرار در نماز یعنی در همان مثالی که از پیغمبر نقل شده که اگر در نماز شک کردید ادامه بدهید در همین هم استصحاب را جاری نکرده، گفته این تعبد مال اثنای نماز است اما در خارج نماز اگر شک کرد باز وضو بگیرد، دقت فرمودید؟ این کلامی که از مالک نقل شده است یا به اصطلاح دیگر ما شاید آن از باب حرمت قطع نماز است یا تعبد خاص است و لذا ایشان حتی

در آن مثال هم استصحاب را جاری نمی کند چه برسد به جای دیگر، در آن موردی که مورد نص است، البته مورد نص در اثنای نماز است، انصافاً اهل سنت نصی که نقل کردند اثنای نماز است، روایت زراره ما خارج نماز است و إلا نص آن ها در اثنای نماز است.

یا بگوئیم هیچ کدامش حجت نیستند، نه قاعده فراغ و نه قاعده تجاوز مثلاً اعتبار است، قاعده تجاوز را روایت داریم که در باب وضو حجت نیست، مشغول شستن دست چپ است در شستن صورت شک کرد باید برگردد صورت را بشورد، بعداً دست راست بعد دست چپ. قاعده تجاوز در نماز حجت نیست خب جای دیگر هم حجت نباشد، این چیز خاصی نیست، ما چون در قاعده تجاوز روایت داریم حتی روایت هم داریم در مثل وضو حجت نیست، جاری نمی شود، این یک نکته.

یا هر دو را قائل باشیم و هر دو را تعبد بدانیم، این مبنای نائینی و آقاضیاست و مبنای علمای ما یعنی اصولاً علمای ما تقریباً از زمان وحید بهبهانی چون اخباری ها که مناقشه کردند، این که چرا از زمان اخباری ها نمی گوئیم چون اخباری ها قبول نکردند، استصحاب را بر شبهات موضوعیه حمل کردند، آن هایی که از راه روایات قبول کردند قاعده فراغ را هم از راه روایات، هر دو تعبد است پس مشکل کار کجاست؟ مشکل کار روی مبانی مرحوم آقاضیا و نائینی است که هر دو تعبد است، یکی لا تنقض الیقین بالشک است و یکی بلی قد رکعت، نسبت بین این دو تا چیست؟ این مشکل کار است یا شکک لیس بشیء، کل ما مضی من صلوتک و طهورک فشکک لیس بشیء، این شکک لیس بشیء نسبتش با لا تنقض الیقین بالشک چیست؟ و چرا یکی بر دیگری مقدم است؟ خب عرض کردیم عده ای قائل به تخصیص اند، مرحوم آقاضیا سعی می کنند که روی قواعد درستش بکنند آن وقت می خواهند حکومت درست بکنند، این شکک لیس بشیء، بلی قد رکعت حاکم باشد بر لا تنقض الیقین بالشک

پرسش: و جفتش تعبدی است، چطور می شود یکی تخصیصی باشد و یکی تکوینی باشد؟

آیت الله مددی: نه دیگر تعبد تخصیص که تکوینی است، تعبدی است که، تخصیص که تکوینی نیست.

حالا چطور؟ مثلاً مرحوم نائینی می گوید وقتی شما می خواهید استصحاب عدم رکوع بکنید می گوئید بلی قد رکعت، رکوع انجام دادید پس دیگر جای این نیست چون منشا شک شما در عدم رکوع یعنی منشا شک شما در استصحاب شک می کنید رکوع است می

خواهید عدمش، وقتی می گوید بلی قد رکعت دیگر نوبت به آن نمی رسد، نائینی از این راه می رود که آقاضیا هم اشکال کردند و

ایشان راه دیگری را مطرح کردند غیر از آن راه تخصیص

بحث سر این است، یا هر دو را هم عقلائی می دانیم، هم استصحاب را عقلائی می دانیم هم قاعده فراغ را عقلائی می دانیم، یا یکیش

را عقلائی می دانیم و یکیش هم شرعی می دانیم پس احتمالاتی که هست حالا غیر از احتمال عدم حجیت، چهار تا احتمال رئیسی

هست اگر بناست روی نسبت صحبت بکنیم روی آن چهار احتمال است، آقایان چون هر دو را تعبد گرفتند از آن راه وارد شدند، ما

استصحاب را از راه تعبد گفتیم دلیل واضحی نداریم در عده ای از شبهات موضوعیه داریم، دلیل واضح کلی نداریم و در شبهات

موضوعیه هم بر فرض قبول بشود حالا آنی که مورد قبول ماست آن را تعبد قبول بکنیم قاعده فراغ هم هست اما به طور کلی زیر

بنای استصحاب، زیر بنای عقلائی است. با حفظ این مبانی چطور می شود درست کرد نکته این است، آیا با قطع نظر بگوییم این در

مورد آن است با نکته ای می شود درست کرد یا نه؟ به نظر ما می شود درست کرد مشکل ندارد، احتیاج به آن وجه ندارد، اولاً ما

یک نکته فنی را توضیح بدهیم چون در این کلمات این ها کلاً نیامده است، من ذهنیت این ها را از اول بگویم از کجاست، ذهنیت این

ها این است که شما مثل اکرم العلما و لا تکرّم فساق العلماء اگر داشتید حکم به تخصیص می کنید، عرض کردیم تخصیص عبارت از

این است که بعضی از افراد عام حکما از حکم عام خارج باشند اصطلاحاً به آن تخصیص می گویند، اگر موضوعاً خارج باشند

اصطلاحاً حکومت می گویند، این اصطلاحشان این است، به تعبد خارج بشود، آن وقت در مثل من شکّ بین الثلاث و الاربع از یک

طرف، لا شک لکثیر الشک از یک طرف، نسبت این دو تا را حکومت می بینند چون می گوید اگر شک بین سه و چهار کرده این

کار را بکن، از آن ور هم می گوید اگر کثیر الشک کردی اعتنا نکن پس این نسبتش حکومت است، می خواهد بگوید آن روایاتی

که شک بین ثلاث اربع کردند کثیر الشک را نمی گیرد. نسبتش تخصیص نیست، نسبتش حکومت است، در مانحن فیه هم روشن شد

این بلی قد رکعت یا شکک لیس بشیء نسبتش با نسبت لا تنقض الیقین بالشک چیست، این چه نسبتی دارد؟ حرفی که ما الان می

خواهیم بزنیم، طرحی که ما می خواهیم بکنیم می خواهیم بگوییم اصلاً این دو تا را با هم قیاس کردن درست نیست، اصلاً این مطلب

اصلش درست نیست، نکته جدید این است که اصل این مطلب که نسبت بین دلیل اصل را ولو عنوانی که در دلیل اصل گرفته شده هر دو عنوان یکی اند، هر دو شک اند، لا تنقض الیقین بالشک، شکک لیس بشیء، هر دو شک اند، آن جا هم عنوان شک است، من شک بی الثلاث و الاربع ماده اش شک است، با هیئت فعل آمده و لا شک لکثیر الشک یا اکرم العلماء لا تکرّم فساق العلماء، ما یک بحثی داریم چون سابقا اشاره کردیم گفتیم یک وقتی توضیحش بدهیم حالا توضیحش را این جا می دهیم.

توضیح آن بحث این است که اصولا در آن جور جاها خود شک به عنوان یک حالت نفسانی ملاحظه می شود، حالت تردید، حالت جهل، این خودش یک حالت نفسانی است، اگر بخواهیم به اصطلاح متعارف فعلی خودمان بگوییم شک به معنای اسمی ملاحظه می شود و حقیقت شک و ذات شک ملاحظه می شود، در باب اصول عملیه ولو تعبیر شک می آید شک حیثیتی ملاحظه می شود یا شبیه معنای حرفی ملاحظه می شود، این نکته فنیست این است، به نظر ما چون این بحث تا حالا نشده است. شک در این جا مثل آن جا نیست لذا این دو تا را نباید از یک باب حساب کرد، سرّش هم عرض کردم ولو ما کرارا عرض کردیم معنای حرفی به اصطلاح ما معنایی است که مندک در غیر است، خودش هیچی نیست، طرفینش هست مثل فوقیت سقف برای بنده، این فوقیت هیچی نیست، من این جا نشستم سقف آن جا، آن چیزی نیست، سقف هست و من. این فوقیت و لذا عرض کردیم این معنا هم از مرحوم نجم الائمه رضی است ما یوجد المعنا فی غیره، معنای حرفی آنی است که یوجد فی غیره، این یوجد فی غیره مراد این است که کرارا عرض کردیم چون حالا آقایان ان شا الله تدریس کفایه بکنند بعد ها این اصطلاح در کتاب فصول، آلی آمد و معنای اسمی استقلالی آمد. در کفایه هم همین اصطلاح آمد، سابقا هم چند بار گفتم بعضی از شراح ایشان برای معنای آلی و استقلالی دو معنا ذکر می کردند، ظاهرا احتمالا مرادشان همین باشد، مراد صاحب فصول هم همین باشد، بنده صاحب تقصیر از این معنایی که از مرحوم نجم الائمه رضی نقل کردیم به جای آلی تعبیر به اندکاکی کردیم یعنی این معنا فی نفسه لحاظ نمی شود، مندکا در طرفین لحاظ می شود، وقتی کلمه من را بکار می بریم صرت من البصرة من جایی به کار برده می شود که مندک در دو طرف است، یکی مسئله سیر من و عمل من و یکی هم بصره، این مندک در آن است، این معنای اندکاکی اگر بالاستقلال نگاه بشود می شود معنای اسمی مثل ابتداء، ابتداء یعنی این که

قبلش چیزی نبوده، این ابتداست، ابتدا یک مفهوم عرفی واضحی است، همین ابتدا اگر در ضمن طرفین ملاحظه بشود می شود معنای حرفی، صرت من البصرة قرئت من سورة آل عمران مثلا، این طرفین است که مندرک در طرفین است، تعبیر آن ها در فصول و بعد ها در کفایه، احتمالا مراد آن ها هم این باشد که آلی باشد چون کفایه یک عبارتی هم دارد که إن قلت که معنای من و ابتداء یکی باد قلت نه، این ان قلت و قلت ایشان تقریبا شبیه ان قلت و قلت میر سید شریف جرجانی در حاشیه بر کتاب است، میرسید شریف یک حاشیه ای بر شرح نجم الاثمه دارد همین ان قلت که باید معنای من و ابتدایی که استعمال احدهما مکان دیگری درست باشد، حالا آیا صاحب کفایه خوانده به اسم خودش آورده اسنت نمی دانیم، به هر حال ان قلت و قلت در حاشیه میر سید شریف آمده و لذا احتمال دارد که ایشان هم نظرش به همان بوده. مرحوم نائینی هم در معانی حرفی اصطلاحی دارند که می گویند معانی حرفی ایجاد می کنند معانی اسمی اختطاری هستند، احتمالا ایشان هم چون تعبیرش به تعابیر نجم الاثمه می خورد پس یک معنایی را مرحوم نجم الاثمه گفته ما برداشتیم تعابیر مختلفی از آن کردیم.

یک دفعه شما، مرحوم نجم الاثمه گفت یوجد المعنی فی غیره است، بیچاره! مرحوم آقای نائینی شاید کلمه یوجد را گرفت گفتند معانی حرفیه ایجاد می کنند یا آلتا للغير گرفت که در فصول آمده، معانی حرفی آلی هستند، این حقیر سراپا تقصیر ترجمه کردم معانی حرفی اندکاک می هستند، مراد از اندکاک بودن معنایش این است که فی نفسه او را نمی بینیم، یک مفهوم نسبی را ملاحظه نمی کنیم، این معنا را در دو طرف می بینیم، در سیر و بصره، قرائت و سوره آل عمران.

آن وقت اگر این نکته روشن شد در باب مثل لا شک لکثیر الشک خود حالت شک دیده شده است، در باب اکرم العلماء خود عالم لحاظ شده است و فاسق و عالم فاسق را خارج کرده است، این دیگر حیثیتی نیست، این عنوانی است که لحاظ شده است. در باب اصول عملیه کرارا و مرارا عرض شد که قوام اصول عملیه لحاظ است یا همین نکته ای که الان عرض کردیم حیثیتی است، در قوام این ها معانی لحاظ است، یعنی چه؟ یعنی می آید شما را لحاظ می کند در اثنای عملی با آن خصوصیات، شک می کنی، برای این شک می گوید رکوع انجام دادید نه ذات شک پس این وقتی لحاظ می کند این جوری لحاظ می کند، شما در اثنای عمل شک

کردید، آن قیود را در ذهن بیاورید، یقینا در عمل هستید، عمل مرتب است، اجزایش باید پشت سر هم بیاید، پشت سر هم نباید باطل است، شما جز یک و دو را انجام دادید، چهار را هم دارید انجام می دهید سه مشکوک است، وقتی می گوید بلی قد رکعت شک را از این زاویه دیده است، وقتی شک را از این زاویه دید این موضوع این حکم بلی قد رکعت و تجاوز بکند نماز درست است، این است نه مطلق شک، شک را حیثیتی دیده است اما اگر استصحاب کرد این شک را از حیثیت دیگری دیده است، یقین به عمل سابق، شک در بقاء، ببینید شک در یقین یک عمل، این دو تا حیثیت است، خلاصه حرف من این را می خواهم بگویم. دو تا موضوع مستقل اند، دیگر نسبت سنجی نکنید بگویید این حکومت یا تخصیص است. شک در این جا مثل لا شک لکثیر الشک نیست، حالا این هم از فوائد بحث بنده، چون من نه از مشایخ این را شنیدم و نه جایی این را دیدم، از ابداعات خودمان است، این شک با آن یکی لا شک لکثیر الشک فرق می کند، آن لا شک لکثیر الشک خود شک را می بیند، این جا شک را نمی بیند بلکه شک را حیثیتی فرض می کند، خب طبعا با هر حیثیتی فرض کند یک اثر دارد و لذا هم عرض کردیم در باب اصول می تواند حیثیات را عوض بکند و لذا اثر هم عوض می کند، همین مثالی که همیشه عرض کردم نمی داند گوشتی از قصاب خریده تذکیه شده یا نه اگر آمد گفت تو حین کشتن بودی یا نه یعنی شک را از این حیث دید، شک در وقوع تذکیه، این نتیجه اش چیست؟ اصالت عدم تذکیه، شک کردی از دست مسلمان، شک از دست مسلمان بگو مذکی است، حیثیت شک عوض شد لذا نیائیم بگوییم به این که نسبت این ها با همدیگر چیست؟ اصلا دو تا موضوع اند، دو تا حیثیت اند، همین طور که مرحوم نائینی می گوید شما این کشف منشا غلبه است، خب در باب استصحاب منشا غلبه نوشتند، آن جا هم یکی از ادله استصحاب غلبه است، یکی از وجوه برای امارت استصحاب را متعرض شدیم غلبه بقا لکن این کشف هم حیثیتی است، شکش هم حیثیتی است، کشفش هم حیثیتی است یعنی اگر شارع می آید می گوید تو شک کردی چطور شک کردی؟ شک با این خصوصیات بنا بگذار انجام دادی. شک کردی که سابق نبود الان نیست بنا بگذار که الان هم نیست و لذا به نظر من، به نظر این حقیر سراپا تقصیر اصلا نباید آن نسبت تخصیص و حکومت و ورود را در این ها حساب کرد.

پرسش: کلا تعارضی پیش نمی آید

آیت الله مددی: احسنتم.

پرسش: چرا تعارض پیش نمی آید؟ بالاخره بعد رکوع این استصحاب جاری بکند یا قاعده فراغ؟

آیت الله مددی: شما اگر گفتید ما غلبه داریم، دو تا غلبه داریم یک غلبه که این که شما به حالت سابق مراجعه می کنید یعنی اگر

شک کردید. یک غلبه دیگر هم دارید

پرسش: پس تعارض است

آیت الله مددی: یک غلبه دیگر هم دارید آن غلبه این است که شما وقتی که در یک جزئی که از آن رد شدید شک بکنید چون

مرحوم نائینی می گوید غلبه بر این طرف دارید، طبیعتا اگر شما آمدید رکوع را نگاه کردید یعنی شما قبل از رکوع را نگاه نکردید.

پرسش: شما الان ترجیح دادید

آیت الله مددی: ترجیح ندادم، نظر است.

پرسش: الان بعد از رکوع من شک می کنم رکوع کردم یا نه

آیت الله مددی: اگر شما دو تا کشف حیثیتی را قبول بکنید، دو تا بنای عملی حیثیتی نه مطلق، آن کشف اماره است که مطلق است،

ببینید در این جا اگر شما گفتید این امر عقلائی است که اگر من در اثنای عمل بودم بنا می گذارم به این که بوده، این بنا و این غلبه،

اگر شما این را دیدید دیگر قبل از رکوع را ندیدید، اگر قبل از رکوع را ندیدید دیگر استصحاب معنا ندارد، اصلا استصحاب موضوع

ندارد.

پرسش: استصحاب هم می گوید من را بین آن را نبین

آیت الله مددی: نه ببینید دو تا عنوان است، دو تا عنوان جداست. مثل همین که شما الان اصالة عدم تذکيه با اصالة سوق مسلم تعارض دارند لکن حیثیت است، نگاه است، اگر دلیل آمد به شما این جور گفت که شما به این نگاه بکن این در وقت کشتن چکار کرد این یعنی اصالة عدم تذکيه، اگر گفت از دست مسلمان گرفتی یعنی اصالة التذکيه.

پرسش: اما وقتی که استصحاب آمد گفت من را ببین آن را نبین آنجا تعارض می شود

آیت الله مددی: استصحاب مطلقا ناظر به حال شک نیست، آقاضیا هم می گوید.

پرسش: اگر اماره باشد که ناظر است

آیت الله مددی: آقای خوئی اماره می داند اما جنبه حکایت برای آن نمی گوید، ببینید تمام این مشکلات سر چیست؟ هم در قاعده ید و هم در استصحاب کشف دیدند، ما این مشکل را به ذهن خودمان حل کردیم که کشف ابداعی است، این کشف به ذات عمل نخورده است، این کشف به عنوان خورده است، وقتی به عنوان خورد حیثیتی می شود. اگر بنا شد که عقلا آن وقت دو تا حیثیت است یعنی به عبارة دیگر، مرحوم آقای نائینی می گوید اگر عقلا بنایشان به وجود این شد دیگر از این راه وارد می شویم لذا عرض کردیم کلام نائینی به حسب ظاهر همان طور که اشکال آقاضیا کرد ممکن است اما با این تقریب ما شاید مراد نائینی این بوده، شاید مراد نائینی این بود که درست است که در باب استصحاب هم کشف ناقص است یعنی غلبه هست، اگر گفتیم عقلا این را گذاشتند پس این یک مورد خودش است یعنی عقلا آمدند در یک مورد نه این که مطلقا، در یک مورد آمدند نگاه کردند حالت سابق شما را و در یک مورد آمدند نگاه کردند نه آن عمل را چگونه انجام دادیم، یک دفعه شما می گوئید عقلا نمی گویند، خیلی خب عقلا را کنار بگذارید، می مانیم سر تعبد، سر تعبد بیائیم. سر تعبد می نشینیم وقتی عقلا را کنار گذاشتیم، در روایات آمده لا تنقض الیقین بالشک، این لا تنقض الیقین بالشک یعنی چه؟ یعنی من تو را تعبد می دهم به این که اگر یقین بود به آن یقین باش! خیلی خب! در روایت دارد که شک در رکوع کردم قال بلی قد رکعت، بلی قد رکعت یعنی چه؟ من شک در رکوع کردم، بلی قد رکعت یعنی شما قبل از رکوع را نبین پس قبل از رکوع را لحاظ نکرد، قبل از رکوع قیام است، وقتی آمد گفت بلی قد رکعت یعنی من قیام را نگاه نکردم، تا

نگاه نکردم استصحاب جاری نمی شود چون قیام که قبل از رکوع است. این قدر قوی است که به ذهنتان آمد تخصص است، اگر شما آن تفسیر، گفتم یک دفعه بحث عقلائی داریم، این آقایان چون تعبد به نصوص است، نکته فنی را خوب دقت بکنید، می گوید شک کردم امام می گوید بلی قد رکعت، یعنی چه بلی قد رکعت مثلاً اگر گفت من این گوشت را خریدم امام می گوید از مسلمان گرفتی، تا گفت از مسلمان گرفتی یعنی حالت سابقه را ندیدم و إلا حالت سابقه عدم تذکیر است چون یک حالت ذبح است، یک حالتی است که شما از مسلمان گرفتید، قوام اصول به لحاظ است، تا لحاظ نباشد اصل جاری نمی شود، اصلاً نه این که جاری نمی شود بلکه مثل موجی است، شما موج ساکن ندارید، موج همان حرکت آب است، موجی ندارید که ساکن باشد، خوب تأمل بکنید، تا گفت بلی قد رکعت یعنی من رکوع را دیدم، یعنی قیام را ندیدم، اگر قیام را می دید اصلاً عدم رکوع انجام می داد، این استصحاب عدم رکوع چیست، شاخ و دم که ندارد، اگر بخواهد با استصحاب معارض بشود باید قیام ببیند، اگر بهش گفت تو مشغول حمد و قل هو الله بودی یعنی به قیام برگرد استصحاب جاری می شود، دیگر قاعده تجاوز جاری نمی شود، تا گفت بلی قد رکعت یعنی قاعده تجاوز جاری می شود استصحاب جاری نمی شود چون اصلاً لحاظ نکرد، در حال قیام را ندید پس اگر بنا بشود که ما باشیم و، نکته فنی این است که در باب اصول لحاظ تاثیرگذار است، اصلاً کل تاثیر روی لحاظ است. اگر لحاظ نبود دیگر آن اصل نیست لذا ما اسم این را تخصص هم نگذاشتیم، حالا آن قدر قوی شد که شما ها تخصص فهمیدید، ما نکته فنی را چیز دیگری گفتیم، گفتیم به مجرد تعبد، به مجرد تشریع، اسم این را روح ورود گذاشتیم، از ورود بالاتر است از تخصص پایین تر است، به هر حال تشریع می خواهد دیگر، نسبت بین بلی قد رکعت و لا تنقض الیقین بالشک را ملاحظه نکنیم، آن لا تنقض الیقین شک را از یک زاویه دیده بلی قد رکعت از زاویه دیگر دیده است، در این زاویه اصلاً حالت سابقه را کلاً ندیده است، شما را به رکوع تعبد داد اصلاً حالت سابقه را ندیده است، اگر حالت سابقه را ندیده استصحاب جاری نمی شود.